

مجید، پدیده بی تکرار تاریخ

از قلم شاعر، نویسنده و منتقد ادبی سلطان سالار عزیزپور نبشته ای را خواندم با عنوان «نثر پارسی دری و پیامبران معاصر». نویسنده این مقاله زنده یاد عبدالمجید کلکانی را یکی از نثرنویسان سترگ در عرصه سیاست و شبنامه نویسی نامیده است. چنانکه می‌دانیم تا کنون بیشترین نگاه‌ها، تأویل‌ها و تحلیل‌ها به ابعاد شخصیتی، اندیشه‌ها و آرمان‌های عبدالمجید کلکانی متمرکز بوده، ولی پیرامون متن، سبک و ساختار نثر او، کمتر توجه و کند و کاو صورت گرفته، و اگر هم گرفته، عطف توجه به پیام سیاسی این نوشته‌ها بوده است. باورمندم که عزیزپور گرامی صلاحیت آن را دارد که سخنش را به کرسی بنشاند. این اقدام مبتکرانه او را می‌ستایم و از او تشکر می‌کنم.

اینکه مجید کلکانی «پیامبر نثر سیاست و شبنامه نویسی» می‌تواند باشد و یا خیر! در حوزه داوری من نیست، به سخن دیگر، به بود یا نبودش، در این نوشتار نمی‌پردازم. ثبوت این ادعا از دایره صلاحیت من بیرون است. این امری است که تنها از عهده اهل فن و ادبیات شناسان بر می‌آید. اما آنچه که من درباره نوشته‌های مجید کلکانی می‌توانم گواهی دهم، روی دو نکته زیرین است:

۱- عبدالمجید کلکانی انسانی بود آزاده، آزادی‌خواه، انقلابی، وطن دوست، با استعداد، نترس، دانا و سازمانده. او عمر عزیزش را در برابر ستم و ستم کیشان وقف کرد. با استعمار و استبداد سر سازش در پیش نگرفت. نابرابری‌های اقتصادی- اجتماعی را عامل اصلی عقب ماندگی و خواری مردم خود می‌دانست و برای از میان برداشتن آن به ابزار مردمی و انقلابی تکیه کرد و روش‌های انقلابی متناسب به شرایط خاص را بطور خلاقانه برگزید. او مبارزی بود خستگی ناپذیر که برای آزادی و خوشبختی مردمش همه خطر ها و مشکلات را به جان خرید و سرانجام در این راه جان داد. من در جمع سرداران آزادیخواه وطنم که همه تاج سر و نور دیده من اند، کسی را همانند او نیافته‌ام. مجید انقلابی ای بود هوشمند، اعتماد به نفس، مؤمن، مصمم، قاطع، صادق و صبور. هیچگاهی در میدان مبارزه تنها نماند و بهترین انسان ها را زیر یک درفش گرد آورد. پراتیک او گسترده بود، دانشش ژرف، خالصش نمونه و رفاقتش بی مثال. کاریزمای شخصیت مجید به سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) کمک کرد تا افراد زیادی به این سازمان تعهد ببندند و به قول و قرار شان وفادار بمانند. یادش همیشه باد!

۲- آثار مکتوبی که «ساما» به نام عبدالمجید کلکانی به نشر رسانده، بدون هیچ شک و تردیدی به قلم او نوشته شده است. این را بسیاری از سامایی‌ها می‌دانند و عده ای هم با این موضوع رابطه تنگاتنگ داشته اند. شاید کسی از من بخواهد، دلیلش را بیارم. برای اثبات مدعایم دلایل کافی و محکمی دارم که چند تای آن را می‌نویسم:

من در بهار سال ۱۳۵۰ خورشیدی عضو حلقه تشکیلاتی گروه مجید کلکانی (گروه پس‌منظر) شدم و با رفقای او تعهد سیاسی بستم. این رابطه روز تا روز گسترده شد و تعمیق یافت و در دشوار ترین روزها به عنوان یک سپاهی افتخار رفاقت مجید کلکانی را داشتم. من در حلقه یاران مجید کلکانی کسی بودم که این اجازه را داشته باشم و بگویم مجید کلکانی این شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌ها را نوشته است.

از همان ابتدای کار یک مرکز نشراتی که شامل یک پایه ماشین تحریر (تایپ) و گستدر می‌گردید، در منطقه ما جا بجا شده بود. در سال ۱۳۵۵ مرکز نشراتی با وسایل مدرن تری مجهز شد و به خانه من انتقال یافت. در بهار سال ۱۳۵۸ وقتی من به زندگی مخفی رو آوردم، این چاپخانه را به خانه رفیق دیگری منتقل کردیم. کار تایپ و انتسل را زنده یاد استاد عبدالصیر (بهرنگی) پیش می‌برد. من و (ش) که عمرش دراز باد و بیشتر از من شاهد این ماجرا و ماجرا های دیگر است، با بهرنگی همکار بودیم. همه شبنامه‌ها و اعلامیه‌ها دست نویس زنده یاد عبدالمجید کلکانی بودند که خط

او برای ما شناخته شده بود. اسناد از روی دستنویس مجید تایپ، استنسل و ذریعه ماشین گستدر به چاپ می رسید. آیا کسی می تواند بگوید که اگر این اسناد را مجید نوشته، پس چه کسی نوشته؟ تردیدی نیست که مؤسسين «ساما» همه مردمان لایقی بودند، اما مجید دارای خصایصی بود که در سخت ترین شرایط، همگان او را رهبر خود انتخاب کردند. بی جهت نیست که شادروان دوکتور هادی محمودی که خود یکی از اعضای مؤسس «ساما» بود، در جزوه «پروسه تشکل ساما» نوشته بود: به رفیقی (منظورش مجید است) وظیفه سپرده شد تا برنامه «ساما» را با نثر زیبا بنویسد. (نقل به معنا)

در اینجا یک استثناء را هم می آورم: باند ستم پیشه تره کی - امین بر سرنوشت مردم ما حاکم بود. شبنامه ای زیر عنوان «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا» به نگارش آمد. به احتمال قوی که این شبنامه را زنده یاد دکتر هادی محمودی نگاشته بود، زیرا شیوه نگارش و نثر نوشته با نوشته های آن بزرگوار همخوانی داشت. نویسنده شبنامه حفیظ الله امین را با شاه شجاع درانی مقایسه کرده بود. طبق روال همیشگی دستنویس این شبنامه را برای ما فرستادند تا آن را چاپ کنیم. مجیدکلکانی این نوشته را با قلم خود کار (با رنگ سرخ) اصلاح کرده بود. در این سنجش (مقایسه «امین» و شاه شجاع) شاه شجاع وطن دوست تر و با وجدان تر از «امین» معرفی شده بود. خوب به یاد دارم که مجیدکلکانی این جمله را نیز اضافه کرده بود: «با این تفاوت که آن یکی به نام شجاع بود، در وطن فروشی بزدل و این یکی به نام امین است و در وطن فروشی شجاع.» این شبنامه هنوز چاپ نشده بود که فاجعه شش جدی ۱۳۵۸ پیش آمد، حفیظ الله امین کشته شد و چاپ و پخش شبنامه هم متفی گشت.

عبدالمجیدکلکانی شیفته دانش، مطالعه و نوشتن بود. اگر امکان و فرصت کافی می یافت، نوشته های ارزشمند تری از او باقی می ماند. بیشترین بخش زندگی مجید در اختفای سیاسی سپری شد. شرایط دشوار زندگی مخفی، اختناق حاکم بر جامعه و حاکمیت فرهنگ شفاهی باعث شد که او نتواند نوشته های بیشتری را از خود بیادگار بگذارد. (*) نظام های پیش از کودتای ثور هم دموکراتیک نبودند، اما رژیم برخاسته از کودتای ثور ۱۳۵۷ خورشیدی به مخالفین سیاسی اش اجازه نفس کشیدن نداد. یک پارچه کاغذ که از آن بوی سیاست و مخالفت می آمد، فاجعه می آفرید و سرهایی را بر باد می داد. نگهداری صورت جلسه ها، اسناد و نوشته ها، جز پذیرفتن مرگ معنایی نداشت. یاد می آید که عبدالمجیدکلکانی در خزان سال ۱۳۵۸ نامه فشرده ای به من فرستاد. در آن نامه برخی رهنمودهای تشکیلاتی داده شده بود. نامه را خواندم و بلادرنگ آن را از بین بردم. با دریغ که اوضاع وحشتناک آن زمان موجب شد که برخی از نوشته های زنده یاد عبدالمجیدکلکانی حفاظت نشوند.

ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت

عجب که بوی گلی هست و رنگ یاسمنی

(حافظ)

شماری از نوشته های آن مرد بزرگ را اکنون در اختیار داریم و تعدادی هم یا نابود شده اند و یا در دسترس قرار ندارند. خاطرات خوش و ناخوش من با هر کدام از این نوشته ها گره خورده است. مایلیم برخی از این خاطرات را با خوانندگان شریک بسازم. آثاری که به قلم عبدالمجیدکلکانی به نگارش آمده اینها اند:

شمالی خار چشم رژیم کودتاست: این شبنامه پس از کودتای محمدداوود (خزان سال ۱۳۵۳ یا ۱۳۵۴؟) نوشته شد. شبنامه در یک ورق بود که عمدتاً در مناطق کوهدامن و پروان پخش گردید. من که خود در پخش این شبنامه شرکت داشتم، بیاد می آورم که به همراهی دو تن از رفقا تمام شب را راه رفتیم و مناطق وسیعی را شبنامه باران کردیم. ورق ها را قات می کردیم و از درز دروازه ها داخل خانه ها می انداختیم. شماری را در چهار راه ها روی دیوار ها می چسپانیدیم و

تعدادی را به دیوارهای مساجد سرش می‌کردیم. محتوای این شبنامه پیرامون سیاست خانه برانداز دولت پاکستان و بی‌پروایی دولت افغانستان (رژیم کودتا) در زمینه صادرات انگور به پاکستان بود. در شبنامه سیاست اقتصادی دولت به نقد کشیده شده بود. در آن سال باغداران شمالی که نتوانستند حاصلات انگور شان را به فروش برسانند، متحمل خسارات سنگینی شدند. مسئولیت این شبنامه را هیچ گروهی بر عهده نگرفته بود. با تأسف که من اکنون این شبنامه را در اختیار ندارم.

قانون اساسی طناب اسارت خلق ما: این شبنامه پس از لویه جرگه دلو سال ۱۳۵۵ خورشیدی و تصویب قانون اساسی به قلم عبدالمجید کلکانی نوشته شد و در آن موقع پخش گردید. در آن هنگام گروه مجیدکلکانی و گروه انقلابی خلقهای افغانستان با تشکیل کمیته مشترکی با هم کار می‌کردند. مسئولیت این شبنامه را هیچ گروهی بر عهده نگرفته بود. هیچ نسخه‌ای از این شب‌نامه در اختیار من نیست.

در پخش این شبنامه من و زنده یاد سرمعلم حبیب‌الله حصه گرفتیم. ما شام از خانه بیرون شدیم و تا دَماد صبح مناطق وسیعی از نواحی فابریکه نساجی گلپهار، بازار گلپهار و دوکان‌های خواجه سعید و دیگر جاها را شبنامه پخش کردیم. برف سنگین روی زمین را پوشانیده بود. هوا بسیار سرد بود. من بوت‌های نامناسب پوشیده بودم. داخل کفش‌هایم برف می‌رفت و از پایم بیرون می‌شدند.

این شبنامه در میان مردم بازتاب گسترده داشت و رژیم کودتا به رهبری محمد داوود را سراسیمه ساخت. ناگفته نماند که شبنامه‌ها و اعلامیه‌هایی که پس از کودتای ثور از طرف «ساما» پخش گردیدند، سر و صدای بیشتری خلق کردند. در آن زمان «ساما» برای رساندن پیام خود به مردم همین امکان و وسیله را داشت، کاری که خالی از خطر نبود و از ما قربانی هم گرفت. شیوه کار ما چنان بود که رفقا به گروه‌های دو یا سه نفره تقسیم می‌شدند و هر گروه منطقه معینی را شب‌نامه پخش می‌کرد. البته پخش شبنامه‌ها در شهرها روش و تاکتیک خاص خود را داشت. به ترتیبی که مناطق تقسیم می‌شدند و در یک زمان معین پیش از آنکه دولت آگاه شود و دست به اقدام متقابل بزند، همه جا شبنامه پخش می‌گردید.

فردای پخش شبنامه بازار تبلیغات و شایعه‌سازی گرم می‌شد و روحیه وطن‌خواهی و قهرمان‌پرستی مردم بیدار می‌گردید. آخر دهان مردم را نمی‌شود بست. «آزادبخش‌ها شبنامه تیت کدین. زمین و زمان ره آدم گرفته بود. غرق سلاح بودند. از رنگ و رخ‌شان نور می‌بارید. وقتی راه می‌رفتند، زمین زیر پای‌شان می‌لرزید...»

این تبلیغات روحیه مردم را بالا می‌برد و باعث اعتبار سازمان ما می‌گردید. از طرفی، روس‌ها و حزب دموکراتیک خلق افغانستان آزادیبخش‌ها را جدی می‌گرفتند و برای قلع و قمع آنها بیش از پیش دست به کار می‌شدند.

گزارش سیاسی به مناسبت کنفرانس کادرها در سال ۱۳۵۴ خورشیدی: کنفرانس به منظور جمع‌بندی کارها و تحلیل اوضاع سیاسی - نظامی در شهر کابل برگزار شد. تقسیم وظایف صورت گرفت و قرار بر آن شد تا بعد از دو ماه جلسه بزرگی دایر شود و سازمان اعلان گردد. انشعاب تعدادی از کادرها و تشکیل «کمیته تدارک...» (گروه اخگر) آن برنامه‌ها را صدمه زد. این گزارش سیاسی اوضاع و احوال سیاسی - نظامی آن زمان را به بحث و بررسی گرفت. در پایان این نوشته آمده بود: «خلاصه اینکه: باید آمادگی گرفت، آمادگی به سویه فردی و آمادگی به سویه جمعی!»

این نوشته تنها در حلقه‌های تشکیلاتی خوانده شد. با دریغ که من کاپی آن گزارش را در اختیار ندارم.

پاسخ ناگزیر به یاهو های اغواگر: این نوشته بلند که در سه جلد کتابچه صد برگه به قلم مجید کلکانی نوشته شده بود، طی سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ به نگارش آمد. حواشی کتابچه ها پُر از نوشته های تکمیلی و اضافی بود. معلوم می شد که مجید این حاشیه ها را هنگام بازنگری نوشته بود. نوشته پاسخی بود به نوشته «ایدئولوژی چیست؟» که از طرف «گروه تدارک برای...» (اخگر) نوشته و پخش گردید. آیین و سیرت مجید چنان بود که در مقابل گروه های «خودی» نمی ایستاد. به همین دلیل عنوان نوشته اش را «پاسخ ناگزیر» انتخاب کرد.

«پاسخ ناگزیر...» را من به همکاری (ش) و عبدالصیر بهرنگی تایپ می کردیم تا بعدا به چاپ برسد. کلماتی را که خوانده نمی توانستیم یادداشت می کردیم و از ملنگ عمار که یار گرمابه و گلستان مجید بود، کمک می خواستیم. او خط مجید را به راحتی می توانست بخواند.

وقتی ما کار را شروع کردیم، این نوشته عنوان نداشت. چندی بعد، نویسنده عنوان آن را انتخاب کرد. حدوداً سی درصد کار پیش رفته بود که بنا بر دستور شخص مجید کار را متوقف کردیم. مجید برای ما این پیام را فرستاد: «حرکت هایی برای وحدت جنبش دیده می شود. پخش کردن این نوشته وحدت جنبش را صدمه خواهد زد.»

«پاسخ ناگزیر...» روی مسایلی از قبیل فلسفه، سیاست، فرهنگ، اقتصاد، ایدئولوژی، ادبیات... بحث های آموزنده و جالبی داشت. با دریغ که من همان سی درصد نوشته را خوانده بودم. این نخستین نوشته تئوریک زنده یاد مجید کلکانی بود. در همان موقع دستنویس «پاسخ ناگزیر...» را رفقا از ما گرفتند و با خود به جای نا معلومی انتقال دادند. من از سرنوشت آن اطلاعی ندارم. دوست ارجمند سیدحامد آغا که اکنون در شهر هامبورگ جرمی سکونت دارد، به من گفت: «عمرجان (نام سازمانی اش فرید) سه جلد کتابچه را به من سپرد. نوشته «پاسخ ناگزیر...» را در یک کتابچه صد ورقه بیاد دارم که پشت و روی صفحات و حاشیه های آن به کلی پُر بود. کتابچه دومی چندین فصل داشت و سومی یادداشت های پراکنده به قلم مجیدجان و چند قطعه شعر او بود. من کتابچه ها را در جاسازی خانه خود پنهان کردم. روزی زنده یاد عمرجان آمد و آنها را گرفت و با خود برد.» زنده یاد انیس آزاد (خسبره مجید کلکانی) در «بارۀ پاسخ ناگزیر...» به من این گونه قصه کرد: «وقتی رفیق مجید روی این نوشته کار می کرد، من دستیار او بودم. از من می خواست که کدام کتاب و کدام صفحه را باز کنم. من خواسته اش را اجرا می کردم و رفیق مجید نقل قول ها را یادداشت می کرد.»

برخورد به گذشته: این نبشته پس از کودتای ثور سال ۱۳۵۷ تهیه شده بود. البته نخستین عنوان این نوشتار برخوردار به گذشته بود که من آن را به همین نام یاد می کنم. محتوای آن تحلیل از گذشته جنبش، اوضاع کنونی و برنامه کار آینده بود. در حقیقت این نوشته دیدگاه های گروه مجید کلکانی را در مسأله وحدت (تأسیس ساما) بازتاب می داد. گروه های دیگر که در پروسه شکل «ساما» شرکت داشتند، نیز نوشته هایی را ترتیب کرده بودند. نوشته در برخی از حلقات تشکیلاتی خوانده شد که اکنون نزد من نیست.

اعلامیه جبهه متحد ملی، اولین اعلامیه و شبنامه های ساما: این اسناد را زنده یاد مجید کلکانی پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ نوشته است که متن (سافت) آنها در سایت رهروان Rahrawan.com قابل دسترس می باشد.

۱- جاوید باد پیوند خون خلقها و اقوام سراسر کشور: این شبنامه به کمیته پروان آورده شد که ما آن را تایپ، گستدرن و پخش کردیم.

۲- فاجعه است یا حماسه؟: در جایی از این شبنامه آمده است: «امروز اگر تو بار سنگین جنایات را به دوش آن بت سرگینی سرنگون شده بار می کنی، فردا که ارباب سیه کارت دام شقاوت خود را - در زیر ضربات خصم افگن مردم قهرمان ما- از سرزمین آزاده ما برچیند، کوهواره فجایع خود را بر نعش مردار تو انبار می کند.»

در این شبنامه دو اشتباه تایپی رخ داده بود: «بت سرگینی» «سرگینی» و «کوهواره» «کوه» تایپ شده بود. مجیدکلکانی از طریق شاه محمد(پردل) ما را متوجه اشتباه ما ساخت و گفت: «واژه «کوهواره» را خودم ترکیب کرده ام.» ما این دو واژه را اصلاح کردیم.

۳- روس اشغالگر در سراسیم رسوایی و تباهی: در جایی از این شبنامه چنین می خوانیم «وقتی مقدرات کشور ما دستخوش اشغال نظامی روس باشد آیا حزب، سازمان، جمعیت و شخصیت وطن پرستی یافت می شود که به مثابه «تنگر» با سوگلی برژنف این عجزه هزار داماد به حجله زفاف برود؟» زنده یاد ملامحمد مشهور به سخی خاطره اش را از نوشتن این شبنامه این گونه حکایت کرد: «رفیق مجید این شبنامه را می نوشت. روی اتاق قدم می زد و تفکر می کرد. هنگام قدم زدن به یکبارگی صدا کرد: «یافتمش.» من پرسیدم: «چه را می پالیدی که یافتی؟» جواب داد: «کلمه «تنگر» را می پالیدم. بعد قلم را گرفت و این کلمه را نوشت.»

۴- خروش رعد در پکتیا: دوست و رفیق محترم انجنیر نقیب انصاری که اکنون در شهر ونکوور کانادا به سر می برد، مرتبط به دستنویس همین شبنامه و آخرین دیدارش با مجیدکلکانی قصه پُرغصه ای دارد که فشرده آن را در اینجا می آورم:

« ماه دلو سال ۱۳۵۸ بود که من به دیدار مجیدکلکانی رفتم. او در منطقه انچی باغبانان کابل زندگی می کرد. در ملاقات قبلی ما، من روی موضوع کوچکی با او صحبت تندی داشتم. به زودی از آنچه اتفاق افتاده بود، پشیمان شدم. نزد زنده یاد نادرعلی دهاتی(پویا) رفتم و از او خواهش کردم تا معذرت خواهی مرا به مجید آغا برساند. تصور می کردم که حتماً باعث ملال خاطر او شده ام. این وسواس در ذهنم بود که داخل حویلی شدم. به خاطر سردی هوا پشت دروازه دهلیز لحاف پخته ای گرفته بودند. مجید آغا پشت پرده در انتظارم ایستاده بود. دانستم که او از پشت شیشه ارسی داخل شدنم را دیده است. با صمیمیتی که تنها از اخلاق و بزرگی او بر می آمد، مرا در بغل گرفت. داخل خانه رفتیم و زیر صندلی نشستیم. از درد پای عذاب می کشید. با مهربانی گفت: "خوب شد که آمدی." سپس، دستنویس شبنامه را به دستم داد و گفت: "این را من نوشته ام. بخوانش و نظرت را بگو. عنوانش را هم انتخاب کن." نوشته را خواندم و گفتم: بهتر است عنوانش را از روی متن انتخاب کنی. شام نزدیک شد. می خواستم مرخص شوم. مجید گفت: "اگر شهر می روی ما هم رفتنی هستیم." مجید کلکانی، زنده یاد الله محمد(عزیز) و من به موتر فولکس واگون سرخ رنگ سوار شدیم. برف روی زمین نشسته بود. در جاده های شهر تانک ها و عساکر روسی ایستاده بودند. من که در کنار مجید نشسته بودم، چنان آرامشی داشتم که توپ و تانک روسها به نظرم کمتر از مور و مگس می آمد. به منطقه جوی شیر رسیدیم. من از موتر پیاده شدم و آن دو عزیز رفتند. این آخرین دیدارم با آنها بود.»

یاد شان گرامی باد!

۵- در سنگر اعتصاب ببر انقلاب خفته است: این واپسین نوشته زنده یاد عبدالمجیدکلکانی است که به نشر رسید. پس از نوشتن این شبنامه او به چنگ دشمن افتاد. من از این شبنامه خاطره بسیار تلخی دارم. مجیدکلکانی این شبنامه را به تاریخ سوم حوت سال ۱۳۵۸ نوشت. شاه محمد (پردل) به تاریخ هفتم حوت به پروان آمد و با کمیته پروان جلسه گرفت. همه رفقا از رهگذر امنیت رهبر سازمان نگران بودند. اعضای کمیته پروان این نگرانی را با پردل در میان

گذاشتند. پردل دستنویس شبنامه «در سنگر...» را نیز با خود آورده بود که چاپ کنیم. همان شب به همراهی پردل به مرکز نشراتی رفتیم. پردل باید کابل می رفت. هنوز هوا تاریک بود که او قصد رفتن کرد. رفیقی (صاحب خانه) او را همراهی کرد. وقتی صاحب خانه برگشت، به ما اطمینان داد و گفت: «رفیق را تا شهر چاریکار همراهی کردم. او سوار موتر شد و بطرف کابل حرکت کرد و من برگشتم.» من، بهرنگی، (ش) و استاد باشی محمد مشغول چاپ کردن شبنامه شدیم. حدود ساعت یازده پیش از چاشت بود که پردل دوباره آمد. از رنگ و صورتش ماتم می بارید. پرسیدیم چه گپ شده؟ جواب داد: «همان چیزی شده که شب در باره اش سخن زدیم.» مجید به دام افتاده بود. ما بیچاره شده بودیم. اندوه ما بزرگتر از آن بود که اکنون بتوان در باره اش سخن گفت. پردل بسیار عجله داشت و دوباره بر می گشت. وقت و حوصله صحبت های طولانی را نداشتیم. پردل دستورات مختصری داد و با شتاب از خانه بیرون شد. گفته اند، دست شکسته کار می کند، اما دل شکسته نه. نمی دانم با آنهمه بهم ریختگی و دل شکستگی چگونه توانستیم مطابق سفارش پردل تاریخ شبنامه را، از ۳ حوت به ۱۳ حوت تغییر دهیم. نظر پردل آن بود که تغییر تاریخ شبنامه ممکن است دولت را به گمراهی بکشاند. او می گفت، سعی کنیم تا دولت نوشتن شبنامه ها را به گردن رفیق مجید نیندازد. با تغییر تاریخ شبنامه دولت فکر خواهد کرد که پس از زندانی شدن مجید، بازهم اینچنین نوشته هایی بیرون می شود. ما دستور پردل را عملی کردیم. به همین جهت است که در برخی از نسخه های شبنامه «در سنگر اعتصاب ببر انقلاب خفته است» به جای ۳ حوت ۱۳ حوت آمده است.

۶- اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما): چاپ این سند در مرکز نشراتی پروان صورت گرفت.

۷- اعلامیه جبهه متحد ملی افغانستان: در تکثیر این سند مرکز نشراتی پروان سهم گرفت.

۸- برنامه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما): حمیدخان که نام مستعارش یاسین بود، در جلسه نخستین کنگره ساما که در ماه جوزای سال ۱۳۵۹ در شکر دره کهدامن برگزار شده بود، پیرامون تصویب برنامه ساما سخنانش را اینگونه آغاز کرد: «انگلس در پیشگفتار چاپ آلمانی مانیفیست نوشت: "متأسفانه پیشگفتار چاپ کنونی را من باید به تنهایی امضا کنم. مارکس - مردی که همه طبقه کارگر اروپا و امریکا به او بیش از هر فرد دیگری مدیون است - اینک در گورستان هایگیت آرمیده و هم اکنون بر مزار او نخستین گیاه روییده است. به هر صورت پس از درگذشت او دیگر نمی تواند سخنی از جرح و تعدیل یا اضافه و تکمیل «مانیفیست» در میان باشد." رفیق مجید هم اکنون در زندان به سر می برد و ما اجازه نداریم جرح و تعدیل یا اضافاتی را در برنامه سازمان که به قلم او نوشته شده، وارد نماییم.» شرکت کنندگان کنگره کلمه به کلمه برنامه را خواندند و رویش صحبت کردند، به استثنای مواردی اندک و نه چندان مهم، برنامه ای که به قلم زنده یاد عبدالمجید کلکانی نوشته شده بود، تایید شد. باید بگوییم که در کنگره اول، از اعضای موسس ساما انجنیر نادرعلی دهاتی و دوکتور سیدهاشم صاعد نیز حضور داشتند.

۹- نامه ها و دست‌نویس‌ها: پس از کودتای ثور و قیام مردم برضد این رژیم، مجید کلکانی نامه هایی عنوانی مردمان برخی از ولایات افغانستان نوشت که از آن جمله من دو تایی آن را خوانده بودم: نامه به مردم دلیر پنجشیر و نامه به مردم غیور پکتیا. در نامه ها از رشادت مردم پکتیا و پنجشیر، جنایات حزب دموکراتیک خلق افغانستان و ضرورت روی اتحاد و همکاری مردم تاکید شده بود. درست به یاد دارم که مجید در قسمت بالایی نامه به مردم پنجشیر این آیات قرآن را نوشته بود: اذا جاء نصر الله والفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا. . .

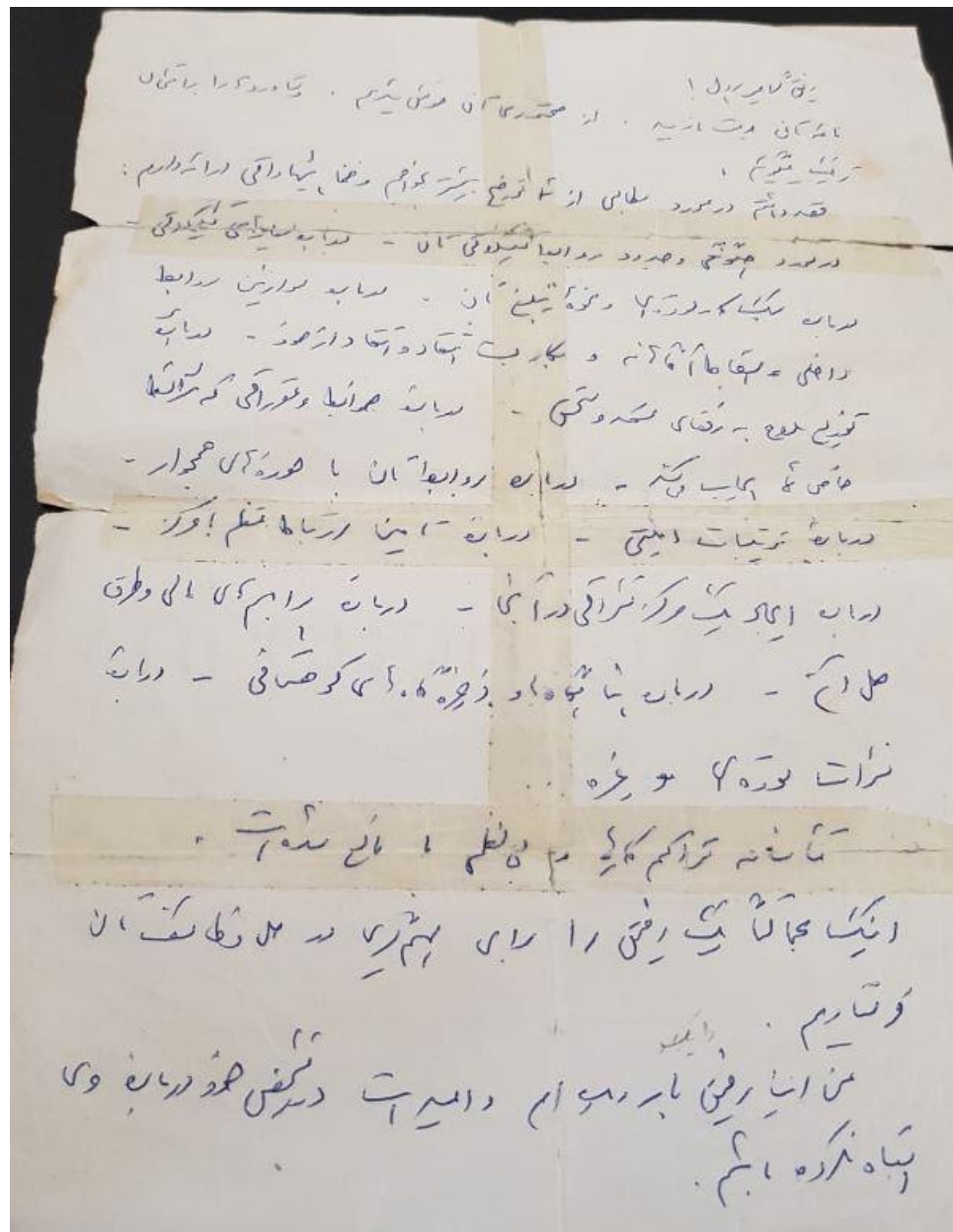
(*) در پایان این نوشته نامه عبدالمجید کلکانی را ضمیمه کرده ام. چنانکه می بینید، این نامه عنوانی پردل نوشته شده است. پیش از آنکه من به کشور هالند بگویم، برخی از اسناد ساما را برای رفقای مقیم جرمنی فرستادم. هدفم محفوظ ماندن اسناد بود. نامه دست نوشت شهید مجید نیز شامل آنها می گردید. از رفیق ارجمندم غنی جان اتمر سپاسگزارم که

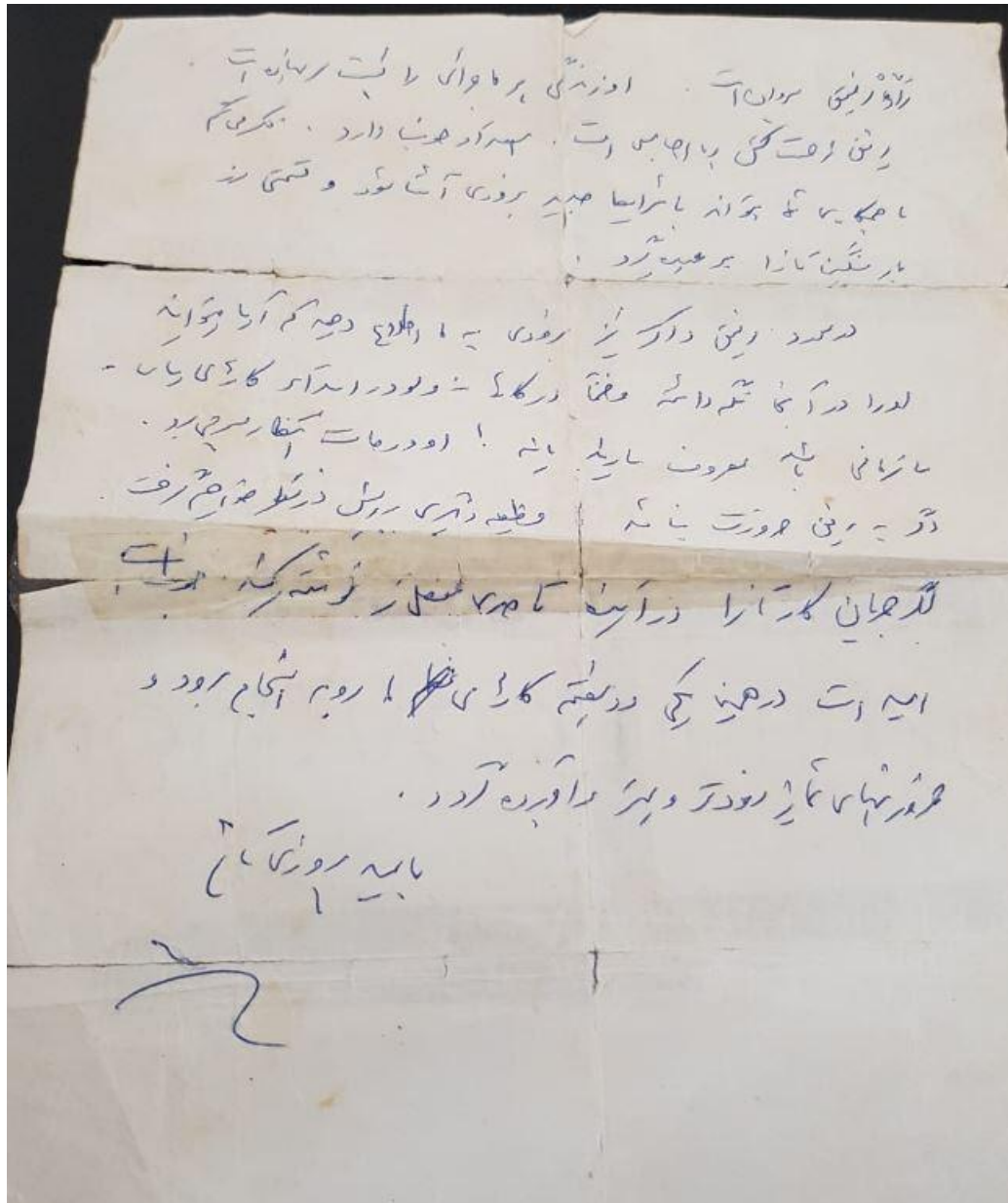
با امانتداری و مسوولیت پذیری این نامه را نگهداشت و اکنون کاپی آن را در اختیار من قرار داد. ایکاش از گذشته ها این تجربه و توجه را می داشتیم! این را می پذیرم که شرایط سخت آمد و ما در تنگنای هولناکی گیر افتادیم ولی این به آن معنی نیست که هیچ امکان و راه و چاره ای برای جمع آوری اسناد، مستند سازی رویداد ها و حفظ و نگهداشت آنها در اختیار ما نبوده باشد. اگر تجربه می بود و می دانستیم که تاریخ با اسناد سخن می گوید، امروز ده ها سند صوتی، ویدیویی، عکس و نوشته های ارزشمند از مجید و سایر رهبران و رزمندگان عزیز مان را در دست می داشتیم.

با مهر و ارادت!

نسیم رهرو

۲۵ جدی ۱۳۹۸ / ۱۵ فیبروری ۲۰۲۰





رفیق گرامی پردل!

نامه تان بدست ما رسید. از صحت‌مندی تان خوش شدیم. دستاورد ها را برای تان تبریک می گویم.

قصد داشتم در مورد مطالبی از شما توضیح بیشتر بخواهم و ضمناً پیشنهادهای ارائه دارم:

در مورد چگونگی و حدود روابط تشکیلاتی تان، در باره معیارهای تشکیلاتی، در باره سبک کار توده ای و نحوه تبلیغ تان، در باره موازن روابط داخلی، انضباط آگاهانه و بکار بست انتقاد و انتقاد از خود، در باره توزیع سلاح به رفقای مستعد و مستحق، در باره ضوابط و مقرراتی که شرایط خاص شما ایجاب می کند، در باره روابط تان با حوزه های همجوار، در باره ترتیبات امنیتی، در باره تأمین ارتباط منظم با مرکز، در باره ایجاد یک مرکز نشراتی در آنجا، در باره پراپام های مالی و طرق حل آن، در باره پناهگاه ها و ذخیره گاه های کوهستانی، در باره نشرات توده ای وغیره.

متأسفانه تراکم کارها بی نظمی... شده است.

اینک عجلتاً یک رفیق را برای سهم گیری در حل وظائف تان فرستادیم.

من این رفیق را یک بار دیده ام و امید است در تشخیص خود در باره وی اشتباه نکرده باشم.

زادگاه رفیق پروان است. او زندگی پرماجرایی را پشت سر نهاده است. رفیق زحمت کش و با احساس است. استعداد خوب دارد. فکر می کنم با همکاری شما بتواند با شرایط جدید بزودی آشنا شود و قسمتی از بار سنگین تان را بر عهده گیرد.

در مورد رفیق داکتر نیز به زودی بما اطلاع دهید که آیا می توانید او را در آنجا نگه داشته و ضمناً در کارها - ولو در ابتداء کارهای. . . سازمانی باشد - مصروف سازید یا نه؟ او در حالت انتظار به سر می برد. اگر به رفیق ضرورت نباشد وظیفه دیگری برایش در نظر خواهیم گرفت.

اگر جریان کار تانرا در آینده تا حدی مفصل تر نوشته کنید خوب است.

امید است در همین یکی دو هفته کارهای ما رو به انسجام برود و ضرورت های شما نیز زود تر و بهتر برآورده گردد.

به امید پیروزی تان

(امضای مجید کلکانی)